

دوری از رذائل اخلاقی و نیل به جامعه مطلوب انسانی از دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه سید مهدی سلطانی رنانی*

چکیده

اسلام دینی است که هدف اساسی آن تربیت فرد دین‌دار و بنا کردن جامعه‌ای با شالوده صحیح اخلاقی، مطابق با اهداف و احکام دینی است، جامعه‌ای ارزشمند که با فضایل اخلاقی، میان مسئولیت‌های اجتماعی و ایمان اسلامی ارتباطی انفکاک‌ناپذیر به وجود آورده باشد. از جمله مسائل مهمی که به مثابه لوازم قطعی و حقیقی ایجاد چنین رابطه قوی به شمار آمده و در معارف قرآنی نیز بر آن تأکید شده است، دوری اجتماع انسانی از رذایل اخلاقی و ارتکاب بدان‌هاست؛ زیرا جامعه مطلوب انسانی با فضیلت‌ها پیوند عمیق و ناگسستنی دارد، نه با رذیلت‌ها. همچنین ترویج رذایل اخلاقی، رابطه انسان با خدا را برهم زده و ارتباطات اجتماعی با هم‌نوعان را در برخوردهای اخلاقی مختل می‌کند. مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه، وجود رذایل اخلاقی در جامعه اسلامی را عامل سستی ایمان و اعتقادات انسانی و باعث از بین رفتن دادوستدهای

* - پژوهشگر حوزه و دانشگاه و دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث.

معنوی و عواطف مستحکم آنان برشمرده و به عنوان حجابی سنگین در مسیر توسعه مطلوب اخلاقی برمی شمرد. نگارنده در این مقاله سعی دارد، با توجه به دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه، مهم ترین ویژگی هایی که به عنوان رذایل اخلاقی در جامعه انسانی، مانع آشکارشدن حقانیت و شکوفایی در مسیر مطلوب و نیز سدی در برابر حرکت روح افزا به سوی فضایل اخلاقی می گردند را ذکر و بررسی کند و بر دوری جامعه مطلوب انسانی از آنها تأکید نماید.

واژه های کلیدی

انسان، اخلاق اسلامی، رذایل اخلاقی، جامعه اخلاقی مطلوب، علامه طباطبایی رحمته الله علیه.

مقدمه

جامعه اخلاقی مطلوب که سرشار از فضایل اخلاقی و عجین با خوبی ها در عرصه اخلاق است، عظیم ترین سرمایه معنوی و عالی ترین مسیر، جهت رسیدن به کمال حقیقی و سعادت ابدی برای همه جهانیان است. موفقیت و سربلندی انسان ها بیشتر مرهون اخلاق حسنه و ایده آل ایشان است؛ اخلاقی که نه با رذیلت ها پیوند داشته و نه توافقی با مرزهای ناپسند آن ها دارد، بلکه همیشه در ارتباط تنگاتنگ با شایستگی ها و گسترش بی حد و حصر خوبی هاست. در جامعه ای با اخلاق ایده آل، فضایل، زمینه را برای درست زندگی کردن به انسان ها می آموزاند و رذایل، راه و رسم حیات سعادت آفرین را از آنان می زداید و به دور می افکند. دوری از رذایل و حرکت حقیقی و خالصانه به سوی فضایل، در واقع، انسجام بخش و سامان دهنده انسان ها به شیوه های درست ارتباط و تعامل و نیز بالندگی جامعه مدنی است و بر همین اساس است که

قدرت تشخیص حق از باطل و تفکر بصیرت گرا در اعضای این اجتماع پویا گردیده و روابط حسنه حاکمیت می یابد.

دوری از خودستایی، عجب و تکبر

دوری از کبر و خودستایی، موجب ارتقاء و تکامل هویت فردی و اجتماعی و اخلاقی مطلوب همه اعضای جامعه اسلامی می شود؛ زیرا کبر و خودستایی به عنوان حجابی سنگین، آدمی را در آرزوهای غیرممکن و رذایلی غوطه ور می نماید که به خیال خود فضیلت است و از قدم گذاشتن او در مسیر صحیح عرفان حق تعالی و تهذیب نفس جلوگیری می کند. تکبر و خودستایی، هم توهین به مردم است، هم زمینه ساز رشد کدورت های جدید و هم تحریک کننده کینه های درونی قدیم.^۱ برای اساس است که در حدیث می خوانیم: «هرکس با تکبر در زمین راه رود، زمین و هر موجودی که زیر آن و روی آن است، او را لعنت می کنند.»^۲ حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ»؛^۳ هرکس برای مردم تکبر کند، در بین آنها ذلیل و خوار می شود. در فرمایشی از امام صادق علیه السلام نیز آمده که «هیچ شخصی به صفت رذیله تکبر و زورگویی آلوده نمی شود، مگر به سبب ذلت و حقارتی که در درون خود احساس می کند.»^۴

۱- نک: محسن قرائتی، تفسیر سوره لقمان، ج ۵، تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۲ش، ص ۶۶ تا ۶۵.

۲- نک: عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان، ذیل آیه ۱۸ سوره لقمان.

۳- عبدالواحد آمدی، غررالحکم و دررالکلم، شرح سیدجمال الدین خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش، ج ۵، ص ۲۰۲.

۴- محمدبن یعقوب کلینی، الکافی من الاصول، تصحیح علی اکبر غفاری صفت، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش، ص ۳۱۲.

عَلَمَاهُ طِباطِبَائِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در ذیل آیات ۳۸ سوره اسراء* و ۴۹ سوره نساء**، به بیان نکاتی در رابطه با موضوع مذکور پرداخته و از روی حقیقتی پرده برداشته که همچنان بر بسیاری از مردمان متدین و پیرو مکتب قرآن، پوشیده مانده است. او با این کار ارزشمند در واقع گامی بزرگ در مسیر شناخت خداوند متعال برداشته و با سُفتن آن در گران‌بها، تشنگان زلال معرفت و تلاشگران راه تهذیب نفس و پالایش روح و روان را مدد رسانده و حجاب از چهرهٔ جهل مرگب کنار زده است:

۱. ژست و قیافه گرفتن به منظور اظهار قدرت و نیرو و عظمت در خود، کاملاً مذموم است؛ زیرا این کار نوعی دستخوش واهمه شدن است و اگر آدمی چنین نمی‌شد، می‌دید که از او بزرگ‌تر و نیرومندتر هم هست و با خودستایی و راه رفتن متکبرانه نمی‌تواند زمین زیر پای خود را پاره کند و کوه‌ها بلندتر و رشیدتر از اوست. در این صورت است که به خواری و بی‌مقداری خویش اعتراف می‌کند و می‌داند که هیچ چیز از ملک و عزت، سلطنت و قدرت و آقایی در این نشئهٔ دنیایی نمی‌تواند به دست آورد، بلکه این‌ها اموری موهوم و خالی از حقیقت است که در خارج از درک و واهمهٔ آدمی ذره‌ای واقعیت ندارند.^۱

۲. تزکیهٔ کلامی و گفتاری که شامل ستودن خویش به عدالت و پاکی و دیگر صفات است و به وسیلهٔ خود آدمی صورت می‌گیرد، زشت و نکوهیده است و خداوند متعال، از آن نهی فرموده است. بازداشت از چنین تزکیه و خودستایی گامی است در تربیت انسانی؛ زیرا

* (و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا)

** (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَ لَا يَظْلُمُونَ فِتْيَلًا)

۱- سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمهٔ سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ش، ج ۲۵، ص ۱۶۸ تا ۱۶۹.

خودستایی و تعریف و تمجید از خویشتن خویش، عقلاً و شرعاً مذموم است.^۱

۳. ستایش و تعریف و تمجید، از شئون پروردگار متعال است و به او اختصاص دارد؛ اما انسان‌ها هر چند صفات فاضله و خصال نیکو داشته باشند و به انواع فضیلت‌های اخلاقی و روحی آراسته باشند، نباید به چنان مزایا و دارندگی‌هایی اعتماد کنند؛ زیرا اعتماد و اتکا به آن‌ها ایشان را از خدا غافل می‌کند و سرانجام به استقلال‌انگاری و تصوّر بی‌نیازی از خدا می‌کشاند و چنان چیزی از دعوی خدایی و ادعای الوهیت و شراکت با خالق هستی، سر درمی‌آورد.^۲

۴. این چنین خودستایی و تکبر که انسان را به تزکیه نفس و خودستایی وامی‌دارد، از رذایل اخلاقی ریشه‌دار، بلکه ریشه رذایل نفسانی است و این‌گونه انسان‌های متکبر و خودستا، تنها به خود اعتماد می‌کنند و از این صفت رذیله، صفت زشت و نکوهیده دیگری به وجود می‌آید که عجب و خودبزرگ‌بینی است و همین به اوج شدت خود می‌رسد و به صورت سلطه‌جویی بر بندگان خدا درمی‌آید و در نتیجه، انسان‌های آزاده را به بند می‌کشد و به بردگی وامی‌دارد و به آنان هر نوع ظلم و تجاوز را روا می‌شمارد و تمام حرمت‌های الهی را هتک می‌کند و بی‌آنکه حق داشته باشد، خون مردم بی‌گناه را می‌ریزد و با آبروی اشخاص بازی می‌کند و اموال و دارایی مردم را حیف و میل می‌نماید.

۱- سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ش، ج ۸، ص ۲۱۶ تا ۲۱۷.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۹۴.

همه این بدی‌ها، وقتی است که صفت و خصلتی فردی باشند؛ اما اگر از جنبهٔ فردی و شخصی بگذرد و به صورت خُلق و خوی اجتماعی، گروهی و ملی درآید، خطر و مصیبت عظیم‌تری خواهد داشت؛ زیرا تباهی نوع انسانی و گسترش فساد در زمین را به دنبال خواهد داشت و این همان مسئله‌ای است که خداوند هشدار داده و فرموده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ أَنْ تَأْمَنَهُ بَدِينًا رِ لَیُؤَدَّهُ إِلَیْكَ إِنْ مَا دَمْتُ عَلَیْهِ قَائِمًا ذَلِك بَأَنَّهُمْ قَالُوا لَیْس عَلَیْنَا فِی الْأَمِیْنِ سَبِیْلٌ...﴾^۱

موضوعی که برخی روان‌شناسان غربی گفته‌اند و بعضی اهل بحث و نظر از مسلمانان نیز از ایشان تبعیت کرده و اعتماد به نفس را جزو فضایل انسانی و اخلاق کامل انسانی برشمرده‌اند، مطلبی نیست که دین اسلام آن را تأیید کند و چنان چیزی با مذاق قرآن مطابقت ندارد، بلکه تنها چیزی که قرآن کریم آن را صحیح می‌داند، اعتماد به خدا و طلب عزت و حشمت از اوست؛ زیرا ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیْعًا﴾^۲ و ﴿الَّذِیْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِیْلُ﴾^۳ همه عزت و حشمت برای خداوند است و بس و کسانی از مردم که ایمانشان قوی است، همیشه گویند: خداوند ما را بس است و او وکیل خوبی است.^۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی اخلاق و معارف اسلامی

دوری از کذب و دروغ‌گویی

از جمله رذایل اخلاقی و نکوهیده که به‌عنوان آفتی بزرگ، از ارزش جامعهٔ اخلاقی مطلوب می‌کاهد و محتوای دین را دچار آسیب و

۱- آل عمران، ۷۵.

۲- یونس، ۶۵.

۳- آل عمران، ۱۷۳.

۴- سید محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمهٔ سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون

تحریف می کند، دروغ گویی است. دروغ حقایق را با خرافات می آمیزد و موجب تنفر و بی اعتمادی دیگران نسبت به هم می شود و از عوامل بازدارنده کرامت انسانی و لگدمال کننده شخصیت فردی و اجتماعی اوست؛ زیرا گرمی و با کرامت بودن این است که آدمی زبان خود را از دروغ نگاه دارد.^۱ دروغ گو بر لبه پرتگاه سقوط و کناره مغاک و خواری است.^۲ دروغ آرایش منافقین برای پوشش بیماری های درونی خود و فریفتن انسان ها در اجتماع است.^۳ دروغ گو همچون منافقی است که از عمل نکوهیده دروغ ابایی ندارد و به راحتی از راه حق گمراه می شود. راه ورود به باطل برای دروغ گو آسان می گردد. در حقیقت آنان گروه شیطانند و شیاطین همان زبان کارانند.^۴

دروغ گویی از اخلاق اجتماعی ناپارسایان است؛ زیرا آنان در دعوی ایمان سخن گزاف گفته و در ظاهر از خیل دین دارانند و هرگز از سر راست گویی و حقیقت تسلیم حق نشده اند، بلکه دین خدا را در دست خود بازیچه ای برای فریب دیگران قرار داده اند و دروغ حربه ای برای دست یابی به مطامع و هوس های سیری ناپذیر آنان است و بالاخره دروغ و دروغ گویی وسیله ای است که این تیره بختان به واسطه آن فوز آخرت را به متاع ناچیز دنیا فروخته اند.^۵

۱- اقتباس از فرمایش امام علی علیه السلام، نک: عبدالواحد آمدی، *غرر الکلم* و *درر الکلم*، شرح سیدجمال الدین خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲- «الکاذب علی شفا مهواة و مهانة»، *نهج البلاغه*، ترجمه سیدجعفر شهیدی، خطبه ۸۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۶۸.

۳- عبدالواحد آمدی، *غرر الکلم* و *درر الکلم*، شرح سیدجمال الدین خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش، ج ۳، ص ۲۰۷، ح ۴۲۲۲.

۴- همان، ج ۶، ص ۴۸۸.

۵- نک: لیبب بیضون، *تصنیف نهج البلاغه*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، بی تا، فصل ۴۵، صفات المتقین و الفاسقین.

عَلَمَه طَباطَبَايِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ دروغ‌گویی و کذب را از آفات بزرگ جامعه مطلوب اخلاقی دانسته و درباره آن چنین می‌گوید:

۱. لازمه دخول در راست‌گویی، پرهیز از دروغ‌گویی است؛^۱ ۲. دروغ‌گویی از نشانه‌های ایمان ادعایی و صوری است و یکی از حکمت‌های سنت ابتلاء و آزمایش نیز متمایز شدن راست‌گویان از دروغ‌گویان و پابرجایی ایمان راست‌گویان است؛^۲ ۳. خداوند هدایت و راهنمایی خویش را از دروغ‌گویان دریغ می‌دارد و آن‌ها به عاقبت سوء دچار می‌شوند، (ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار)^۳ ۴. کذب و دروغ‌گویی نوعی بدعت‌گذاری در دین است و سزای دروغ‌گویان، ذلت و روسیاهی‌شان در قیامت است و خداوند آنان را از این خواری نمی‌رهاند.^۴ ۵. دروغ‌گویی، بنیان معارف حق و صحیح را در دیدگان مردم سست کرده و منهدم می‌سازد و آدمی را به فساد و جور می‌کشاند.^۵

دوری از رذائل اخلاقی تمسخر، عیب‌جویی، غیبت و حسد

از جمله صفات ناپسند اجتماعی که در میان مردم تخم کینه و نزاع می‌پاشد و وحدت و همدلی جامعه اخلاقی و اسلامی مطلوب را به خطر می‌اندازد؛ تمسخر، عیب‌جویی، غیبت و حسد است و خداوند در قرآن کریم از آن‌ها نهی کرده است و معصومین عليهم السلام نیز در روایات آن‌ها را مذموم شمرده‌اند.

۱- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ش، ج ۲۵، ص ۲۹۷.

۲- نک: همان، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

۳- نک: همان، ج ۳۴، ص ۵۴، ذیل آیه ۳ سوره زمر.

۴- نک: همان، ص ۱۴۲، ذیل آیه ۶۰ سوره زمر.

۵- نک: همان، ج ۱۶، ص ۳۱۳، ذیل آیه ۳ سوره لقمان.

الف - تمسخر

سُخر یا تمسخر، ذکر چیزی از گفتار، کردار یا خلقت مردم با زبان یا اشاره یا تصویر و... است که مایهٔ تحقیر و ذلت و سبکی آنان می‌شود. مسخره کردن بیشتر در قالب شوخی یا مخلوطی از جدی و شوخی انجام می‌گیرد و شخص مدنظر رنجیده خاطر می‌شود.^۱

ملا احمد نراقی سُخریه را چنین تعریف کرده است:

«سُخریه عبارت است از بیان کردن گفتار مردم با کردارشان یا اوصاف ایشان یا خلقت ایشان به قول یا فعل یا ایما و اشاره یا به کنایه بر وجهی که سبب خندهٔ دیگران گردد.»^۲

مسخره کردن مردم معمولاً از دو دسته سر می‌زند: اول، کسانی که خودخواه، متکبر و حسودند. اینان می‌خواهند خود را در نظر مردم بزرگ^۳ و محترم و دیگران را بی‌ارزش و بی‌مقدار جلوه دهند. دوم، کسانی که هدفشان خندانیدن مردم و سرگرم کردن آنهاست. از جنبهٔ روانکاوی نیز کسانی که مردم را مسخره می‌کنند، نوعی کمبود شخصیت دارند و از طریق کوچک کردن مردم، می‌خواهند کمبودهای خود را جبران و از این راه خویشان را اشباع نمایند. همچنین افرادی که روحیهٔ سبوعیت و درتدگی بر روان آنها حاکم است، با کشتن و پاره کردن شخصیت ضعیفان، به مسخره نمودن آنها پرداخته و لذت می‌برند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَا يَطْمَعَنَّ الْمُسْتَهْزِءُ بِالنَّاسِ فِي صِدْقٍ

۱- طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمهٔ سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ش، ج ۱۸، ص ۳۲۵.

۲- نک: ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ج ۴، قم: هجرت، ۱۳۷۶ش، ص ۵۰۲.

المَوَدَّةُ؛^۱ کسی که استهزاء و مسخره می کند، دیگر طمع دوستی صادقانه را از دیگران نداشته باشد.

هیچ شکی نیست که اشخاص مسخره کننده، بسیار از سر منزل انسانیت دورند و نام آدمیت از ایشان مهجور است و در نظر ارباب عقل و دانش بی موقع و خوار و در نظر عقلا پست و بی اعتبار و در روز قیامت گرفتار انواع عذاب و مستوجب اصناف عقاب خواهند شد.^۲

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در مذمت این صفت چنین می نویسد:

کلمه «سُخْرِيه» که به مبدأ اشتقاق کلمه «یسخر» است، به معنای استهزاء است.^۳ دلیل تحریم و جلوگیری قرآن کریم از تمسخر این است که چون افراد بشر از روحيات یکدیگر اطلاع ندارند، چه بسا ممکن است انسان هایی که بر اثر نداشتن قیافه زیبا یا ثروت دنیایی و منصب ظاهری مسخره می شوند، از نظر روح و روان پاک تر از مسخره کنندگان بوده و ارزش انسانی ایشان بر اثر داشتن ملکات عالی انسانی و سجایای اخلاقی در پیشگاه خداوند به مراتب برتر از آن ها باشد. بر همین اساس از آن جا که ملائک و محور شخصیت انسانی، سلسله ای از امور ناپیدا و رؤیت ناپذیر است، مسخره کردن هیچ فرد با ایمانی جایز شمرده نشده است؛ زیرا (عسی أَنْ یكونوا خیراً مِنْهُمْ)^۴

بدون تردید، کسی که به مردم اهانت کند و آن ها را مسخره و استهزاء نماید، گناه بزرگی را مرتکب شده است و باید در انتظار عواقب سوء و آثار بد آن باشد؛ زیرا هیچ عملی بدون بازتاب نخواهد بود. این افراد:

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، بیروت: مؤسسه الوفاء، ص ۱۴۴.

۲- نک: ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ج ۴، قم: هجرت، ص ۵۰۲.

۳- نک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، بیروت:

مؤسسه اعلی للمطبوعات، ج ۱۸، ص ۴۸۱.

۴- نک: همان، ج ۱۸، ص ۴۸۱.

- به عذاب الهی دچار می‌شوند: (الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرًا... مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)^۱ «آنان که از مؤمنان متعبد و متعهد به خاطر صدقاتی که در راه خدا می‌دهند، انتقاد می‌کنند و نیز افراد بی‌بضاعتی را که حداکثر توانشان را در طبق اخلاص نهاده‌اند، به مسخره می‌گیرند، خداوند نیز آن‌ها را مسخره خواهد کرد و برای آن‌ها عذاب دردناک در پیش است.» آنان در این صورت به مغفرت الهی نائل نخواهند شد و طلب مغفرت آنان هیچ فایده و اثری ندارد.^۲

- به فراموشی یاد خدا و غفلت از او دچار می‌شوند: «أَنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ* فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوَكُمُ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ»^۳ «این شما بودید که وقتی گروهی از بندگان من گفتند: «پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، ما را بیامرز و بر ما ترحم فرما که تو بهترین رحم‌کنندگان، آن‌ها را به باد مسخره گرفتید تا آن‌جا که مرا به کلی فراموش کرده بودید و تنها کارتان این بود که بر آن خداپرستان می‌خندیدید.»

افرادی که به بیماری مسخره کردن دیگران دچار می‌شوند، قهراً از ذکر خدا غافل شده و از عبادت خدا لذتی نمی‌برند؛ زیرا آنان بندگان مؤمن را که مظاهر دین و مفاخر شریعت اسلام هستند، مسخره می‌کنند و به مقام و منزلت آنان اعتنایی ندارند، در نتیجه از آن‌ها سلب توفیق شده و دل‌هایشان تاریک می‌شود و با دوزخیان همراه و همنشین خواهند بود و در قیامت تهی دست خواهند ماند.^۴

۱- توبه/۷۹.

۲- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ج ۱۸، ۱۳۶۲ش، ص ۲۵۹.

۳- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۹ تا ۱۱۰.

۴- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۰۲ تا ۱۰۳.

- بهشتیان استهزاء کنندگان را مسخره می کنند: ﴿ان الذین اجرموا كانوا من الذین آمنوا یضحکون﴾^۱ «مجرمان و بدکاران همیشه در دنیا به مؤمنان می خندند.» کسانی که در دنیا مؤمنین را به خاطر ایمانشان مسخره می کنند و با خنده های تمسخرآمیز و تحقیرکننده از کنارشان می گذرند و با اشاره های چشم و ابرو آنان را به مسخره می گیرند و از این کار زشت خود اظهار سرور و خوشحالی نموده و به آنها مباحثات می کنند، باید بدانند که فردا نوبت مؤمنان است که بر آنها بخندند.^۲

- روز قیامت برای مسخره کنندگان، روز حسرت بزرگی است: ﴿یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الله کانوا به یستهزءون﴾^۳

ب- عیب جویی

یکی از پایه های تکامل روحی این است که هر فردی، وضع روحی خود را از نظر عیوب و نقایص اخلاقی، بررسی کرده و چهره باطنی خود را از نزدیک، در آینه خودشناسی مشاهده کند تا ریشه رذایلی را که در روح و روان پدید آمده است، قطع نماید. امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام می فرماید: «علی العاقل ان یتحصی من نفسه مساویها فی الدین و الرأی و الاخلاق و الأداب فجمع ذلك فی صدره أو فی کتاب و یعمل فی ازلتها»^۴؛ بر هر خردمندی لازم است عیوب مذهبی و فکری و اخلاقی و معاشرتی خود را دقیقاً بررسی کرده و آنها را ریشه خود ضبط نماید یا روی کاغذی بنویسد و سپس کوشش کند تمام آنها را ریشه کن سازد.

۱- مطففین، آیه ۲۹.

۲- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۴۰، ص ۱۳۱ تا ۱۳۳، ذیل آیه ۲۹ تا ۳۶ سوره مطففین.

۳- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران:

کانون انتشارات محمدی، ج ۲۳، ۱۳۶۲ ش. ذیل آیه ۳۰ سوره یس.

۴- عبدالواحد آمدی، غررالکلم و دررالکلم، شرح سیدجمال الدین خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش،

البته گروهی به نام «عیب‌جویان» که بر اثر ناآگاهی از اوصاف روحی خود و بی‌خبری از وضع و مال خویشتن، به دنبال لغزش‌های مردم می‌روند و پرده از معایب آنان برمی‌دارند؛ اینان مردمی هستند که از ذکر و بیان عیب‌های دیگران لذت می‌برند؛ زیرا در خود نوعی حقارت احساس می‌کنند و با بیان نقاط ضعف مردم و آشکار کردن عیوب آنان و کاستن از ارزش و موقعیت اجتماعی آنها، احساس حقارت خود را تسکین می‌دهند. انگیزه‌های عیب‌جویی می‌تواند غرور و خودخواهی و حسّ جاه‌طلبی باشد. نکته در خورتوجه در این باره، نتایج وخیم و شومی است که بر جای می‌گذارد، از جمله؛ صفا و صمیمت را از بین می‌برد و دوستی و صداقت را به بی‌مهری و گاهی به دشمنی تبدیل می‌کند. امام باقر علیه السلام مردم را به نقاط ضعف و لغزش‌های آنان توجه داده و می‌فرماید: «كفى بالمرء عيباً أن يُبصر من الناس ما يعمى عنه من نفسه»^۱ بزرگترین عیب برای انسان، این است که عیب دیگران را با کنجکاوی به دست آورد و خود، دارای همان عیب باشد؛ ولی آن را حس نکند.

بزرگترین عیب عیب‌جویان این است که هرگز به درد معاشرت و زندگی نمی‌خورند و هیچ همنشینی از زیان مصاحبت آنها در امان نیست؛ بر همین اساس، امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «أياك و معاشره متبغى عيوب الناس! فانه لم يسلم مصاحبهم منهم»^۲ از معاشرت عیب‌جویان پرهیزید؛ زیرا هیچ کس از ضرر آنها در امان نمی‌ماند.

علامه طباطبایی رحمته الله در این خصوص نوشته است:

۱- محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی من الاصول*، تصحیح علی‌اکبر غفاری صفت، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش، ص ۴۵۹.

۲- عبدالواحد آمدی، *غرر الکلم و درر الکلم*، شرح سید جمال‌الدین خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۴۸.

«تعلیق [لا تلمزوا] به [انفسکم] به حکمت این نهی اشاره دارد و این حقیقت را بیان می کند که جامعه اسلامی واحد یک پارچه ای است که اعضای آن از یک خانواده محسوب می شوند، به طوری که بیان معایب و سوابق ناخوشایند هریک از افراد، در حقیقت بیان معایب خود است و تحقیر و توهین خود به حساب می آید. بنابراین، اگر دوست ندارید معایب شما بر ملا شود، از بیان معایب دیگران پرهیزید.»^۱

ایشان همچنین به نقل از صاحب مجمع البیان می گوید: [لمنز] شمردن عیوب افراد در حضور آنان، و [همز] ذکر عیوب در غیاب آنان است. در عقیده بعضی نیز [لمنز] عیب جویی با چشم و اشاره است، در حالی که [همز] عیب جویی با زبان است.^۲

ج- غیبت

یکی از بدترین رذایل اخلاقی که خداوند در قران کریم از آن نهی فرموده و آن را در زمره گناهان کبیره دانسته، غیبت است. غیبت، کوشش انسان ناتوان برای سرپوش گذاشتن بر عقده های درونی خویش است.^۳ انسان ضعیف با درک عجز خود از ضربه زدن به کسی و جلوی کاری را گرفتن، به پشت صحنه می رود و با بیرون ریختن شکوه های درون، به بد گوئی و غیبت مردم می پردازد. حضرت علی ع غیبت کردن را علامت نفاق دانسته اند؛^۴ نشانه ای که به دروغ بودن بسیاری از دوستی ها و ابراز محبت های ظاهری گواهی می دهد.

۱- نک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران:

کانون انتشارات محمدی، ج ۱۸، ص ۳۲۶.

۲- همان، ج ۲۰، ذیل آیه ۱ سوره همزه و نیز نک: فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع البیان، بیروت: مؤسسه علمی للمطبوعات، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۲۲۶.

۳- «الغیبة جهد العاجز». نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش، ج ۴۶۱.

۴- عبدالواحد آمدی، غرر الکلم و درر الکلم، شرح سید جمال الدین خوانساری، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران،

۱۳۶۶ش، ص ۲۲۶، ج ۸۹۹

غیبت عبارت است از گفتن نقاط ضعف و معایب پنهانی دیگران در هنگام حضورنداشتن آنان، به این شرط که اگر افراد مدنظر از محتوای این سخنان آگاه گردند، ناراحت می‌شوند.^۱ برای غیبت از دو بُعد، حدود وسیعی وجود دارد: بُعد اول، وسیله‌ای است که غیبت با آن انجام می‌گیرد. این بُعد شامل گفتن با زبان، نوشتن، اشاره، کنایه و تقلید است. بُعد دوم، محتوای غیبت است که محدوده گسترده‌ای را شامل می‌شود؛ ولی به عنوان معیاری کلی می‌توان گفت: هر چیزی که درباره شخص یا اشخاصی گفته شود و ذکر آن موجب ناراحتی آنان شود، غیبت محسوب می‌شود. این امور نقص در بدن یا کمبودی در نسبت خانوادگی یا نقصانی در صفات کرداری و گفتاری را شامل می‌شود.^۲

علامه طباطبایی رحمته الله علیه درباره خطرها و ضررهای غیبت به نکات زیر اشاره کرده است:

۱. غیبت، اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می‌سازد و آثار صالحی را که از هر کسی توقعش می‌رود، ساقط می‌کند. آن آثار صالح عبارت است از این که هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری، با او یکی شود و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد و او را انسانی عادل و صحیح بداند و در نتیجه با او مانوس شود. نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد که در این صورت با او قطع رابطه می‌کند و این قطع رابطه هر چند اندک باشد، خسارت بزرگی به بار آورده و مانند خوره‌ای

۱- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ج ۱۸، ص ۴۸۴؛ فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع‌البیان، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۱۳۷.

۲- نک: ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ج ۴، قم: هجرت، ۱۳۷۶ش، ص ۵۵.

می‌شود که اعضای جامعه را یکی پس از دیگری از هم جدا می‌کند تا جایی که به کلی ریشه حیات اجتماعی آنان را قطع می‌سازد.

۲. غیبت، منزلت اجتماعی و اخلاقی انسان‌ها را برهم می‌زند و در حقیقت ابطل هویت و شخصیت اخلاقی و اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که به دنبال سرشان چه چیزهایی می‌گویند، که اگر می‌دانستند، از آن دوری جسته و اجازه نمی‌دادند پرده‌ای را که خدا روی عیوبشان انداخته، به دست دیگران پاره شود.^۱

۳. غیبت کردن، همچون خوردن گوشت برادر مرده است؛ زیرا شخصی که از او غیبت می‌شود، بی‌خبر از این است که از او غیبت می‌کنند، لذا نمی‌تواند از خود دفاع کند.^۲

۴. در غیبت کردن، گناهان دیگری مانند اشاعه فحشا، تحقیر مؤمن، سخن چینی و جنگ و فتنه‌انگیزی نهفته است و به همین جهت نه تنها نشر، بلکه علاقه به نشر آن نیز عذاب دردناکی را در پی دارد.^۳

۵. غیبت کردن، وسوسه‌ای شیطانی است که در دل آدمی می‌افتد تا به موجب آن، تیرگی و دوبه‌هم‌زنی میان افراد جامعه شایع شود.^۴

د- حسد

از جمله رذایل اخلاقی که انسان را وادار به تجاوز به حیثیت و تخریب موقعیت و تضعیف شخصیت دیگران می‌کند، حسد است. حسد از گناهان کبیره است و اسلام آن را به شدت تحریم کرده و عاملش را مستحق کیفر دانسته

۱- نک: سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران:

کانون انتشارات محمدی، ج ۱۸، صص ۴۸۶-۴۸۵.

۲- همان، ص ۴۸۵.

۳- همان، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

۴- اقتباس از ج ۱۵ و ۱۹ تفسیرالمیزان، ذیل آیات ۱۱ سوره قلم و ۹۷ سوره مؤمنون.



است. روح حسد این است که انسان نتواند دیگران را در نعمتی ببیند و کوشش کند به نحوی آن نعمت از آن‌ها سلب یا از طریق دیگری زبانی بر آن‌ها وارد شود. در واقع حسود همیشه به صورت عاملی برای عقب‌ماندگی فعالیت می‌کند، نه به عنوان عاملی پیشرو. حسد نوعی بیماری اخلاقی است که عامل آن از نظر روانی بیش از هر کس خودش را می‌سوزاند و عقب می‌ماند و تحقیر می‌گردد.^۱ امام صادق علیه السلام فرمود: «الْحَاسِدُ مُضِرُّ نَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَضُرَّ بِالْمَحْسُودِ»؛^۲ شخص حسود بیش از آنکه به محسود زیان برساند، به خودش ضرر می‌رساند.

برخی‌ها حسد را جزء ابعاد فطری انسان و از خواسته‌های اصیل وی قلمداد می‌کنند؛ ولی این نظر درستی نیست؛ زیرا هیچ‌گاه نمی‌توان گفت که انسان از آن جهت که انسان است، باید دیگران را از نعمت‌هایشان محروم ببیند و خواستار زوال آن‌ها باشد. معنای حقیقی حسد این است که انسان وقتی دیگران را در نعمتی ببیند، خواهان محروم شدن وی از آن نعمت باشد. آری، هیچ‌وقت نمی‌توان ادعا کرد که فطرت انسان چنین اقتضایی دارد. درحقیقت، حسد صفتی است فرعی و ثانوی که در راه ارضای برخی خواسته‌های اصیل‌تر انسان خودنمایی می‌کند. از ویژگی‌های حسد این است که علاوه بر انسان حسود، وجود انسان دیگری که مورد حسد قرار گیرد، ضروری است. همچنین باید شخص محسود، از نعمت مخصوص و جالب توجهی بهره‌مند باشد و نعمتی که وی از آن بهره‌مند است، به شکلی محدود و مورد تزاخم باشد. عامل انگیزش حسد نیز فعالیت انحرافی حب ذات و خوددوستی است که وقتی انسان، دیگری را واجد نعمتی و خود را فاقد آن ببیند، به جای آنکه برای به‌دست آوردن آن نعمت و بالابردن خویش تلاش کند و به حد او برسد، آرزوی از بین رفتن نعمت

۱- ناصر مکارم شیرازی، یکصد و پنجاه درس زندگی، ج ۱۶، قم: مدرسه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۷۶ش، ص ۲۸.

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳، ج ۷۳، ص ۲۵۵.

او را می‌کند و تلاش خود را در این راه به کار می‌برد که طرف مقابل با از دست دادن نعمتش، پایین آمده و به حد خودش که فاقد آن نعمت است، برسد.^۱ علامه طباطبایی رحمه الله حسد را آفت بزرگ اخلاق دانسته و وجود آن را در جامعه اخلاقی مطلوب، زیانی بر روابط اجتماعی انسان‌ها و عامل سقوط آن جامعه می‌شناسد. ایشان معتقدند:

«حسد احساسی فعال است و نقش چشم‌گیری در حرکت‌ها، کارها و تصمیم‌های انسان دارد تا جایی که ریشه بسیاری از اختلافات، درگیری‌ها و مشکلات اجتماعی است و منشأ بسیاری از مفسدات اجتماعی نیز هست.^۲ بیماری‌های روانی مثل حسد، که در روح و روان افراد ریشه دارند، ممکن است گاهی جامعه‌ای را از نعمت‌های بزرگی محروم کنند، پایه حکومت اسلامی را متزلزل ساخته و امنیت و آرامش اخلاقی و اجتماعی جامعه را برهم‌زنند؛ ولی مؤمنین با حفظ پایه‌های برادری می‌کوشند تا با دقت و تلاش، خود را از این صفت زشت و جامعه را از این بلای بزرگ برهانند، به همین دلیل همیشه دعا می‌کنند که خدایا در دل ما هیچ گاه کینه و حسد مؤمنان (برادران مؤمن) را قرار مده؛ لذا خداوند قلوبشان را از کینه و حسد کننده و دیگر هیچ احدی از آنان قصد سویی نسبت به دیگری نداد.»^۳

دوری از سوءظن

یکی از اصول و ویژگی‌هایی که در جامعه اخلاقی مطلوب، وجود آن ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، دوری از سوءظن (بدگمانی) اعضای آن

۱- نک: محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج ۳، قم: نسل جوان، ۱۳۷۱ش، ص ۲۳۲ تا ۲۳۷.

۲- نمونه آن، درگیری و حسد اهل کتاب و مشرکین درباره مسلمانان است. نک: سید محمدحسین طباطبایی، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۴، ص ۵۹۹ تا ۵۹۸، ذیل آیه ۵۳ تا ۵۴ سوره نساء.

۳- نک: همان، ج ۱۲، ص ۲۵۵ تا ۲۵۴ و ج ۱۹، ص ۳۵۸؛ ذیل آیات ۴۷ سوره حجر و ۱۰ سوره حشر.

نسبت به یکدیگر است؛ زیرا دوری از بدگمانی از مباحث اساسی اخلاق اسلامی است و در اصلاح اجتماع و جامعه مطلوب اخلاقی، نقش مهمی ایفا می‌کند. سوءظن، حالت روانی منفی است که شخصیت، احترام و تقوای افراد، در فضای فکر و قضاوت دارنده آن، لطمه می‌بیند و مقصود از آن عقد قلب است؛ بدین معنی که آنچه در ذهن انسان نسبت به شخص دیگری وارد شده است، توسط او پذیرش شده و به آن معتقد می‌شود و گناهکاری آن شخص را قطعی می‌داند. افراد بدگمان از میان هزاران نقاط روشن و جلوه‌های خوب زندگی مردم، فقط به نقطه‌های مبهم و تیره زندگی آنان توجه می‌کنند.^۱ پیامبر اسلام ﷺ فرمودند: «إِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقِّقْ...»^۲ هرگاه به کسی بدگمان شدی، بدگمانی‌ات را تصدیق مکن [یعنی به صرف گمان، چیزی را باور مدار].

همچنین در حدیث دیگری فرموده‌اند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ أَنْ يَظُنَّ بِهِ ظَنًّا سَوًّا»^۳ خداوند خون و مال و آبروی مسلمانان را محترم شمرده و سوءظن به آن‌ها را تحریم فرموده است.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر آیه ۱۲ سوره حجرات، درباره بدگمانی چنین می‌نویسد:

«مراد از ظنی که در این آیه مسلمین مأمور به اجتناب از آن شده‌اند، ظن سوء است و گرنه ظن خیر که بسیار خوب است و به آن سفارش هم شده است.^۴ و مراد از [اجتناب از ظن] اجتناب از خود ظن نیست؛ چون ظن، خود نوعی ادراک نفسانی است و در دل باز است،

۱- نک: جعفر سبحانی، نظام اخلاقی اسلام؛ تفسیر سوره حجرات، ج ۵، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۰ش، ص ۱۲۶.

۲- ابی‌عبدالله قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ج ۱۵، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷، ص ۳۰۱.

۳- همان، ص ۳۰۰ و نیز المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۲۶۸.

۴- (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُو ظَنًّا الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) سوره نور، آیه ۱۲.

ناگهان ظنی در آن وارد می‌شود و آدمی نمی‌تواند برای نفس و دل خود دری بسازد تا از ورود ظنّ بد جلوگیری کند؛ پس نهی کردن از خود ظنّ صحیح نیست. بلکه، مگر آنکه از پاره‌ای مقدمات اختیاری آن نهی کند. پس منظور آیه نهی از نپذیرفتن ظنّ بد است و اینکه فرمود بعضی از ظنّ‌ها گناه است، ترتیب‌اثر دادن به آن منظور است که در برخی موارد گناه محسوب می‌شود؛ مثل اینکه نزد تو از کسی بدگویی کنند و تو دچار سوءظن به او شوی و آن را پذیری و در مقام ترتیب‌اثر دادن آن برآمده، او را توهین کنی یا همان نسبت را که شنیده‌ای به او بدهی یا اثر عمل دیگری بر مظنه‌ات بار کنی که همه این‌ها آثاری است بد و گناه و حرام. و مراد از اینکه فرمود: «کثیراً من الظنّ»، با در نظر گرفتن اینکه کلمه «کثیراً» را نکره آورده تا دلالت کند بر اینکه ظنّ گناه به خودی خود زیاد است، نه با مقایسه با سایر مصادیق ظنّی که همان بعض ظنّی است که فرموده گناه است. همچنین ممکن است که مراد، اعم از خصوص ظنّ گناه باشد، مثلاً خواسته بفرماید، از بسیاری مظنه‌ها اجتناب کنید، چه آن‌هایی که می‌دانید گناه است و چه آن‌هایی که نمی‌دانید تا در نتیجه یقین پیدا کنید که از ظنّ گناه اجتناب کرده‌اید»^۱

آن مفسر کبیر، در ذیل آیات ۳۶ سوره یونس و ۱۱۶ سوره انعام، در مذمت این صفت نیز می‌گوید:

«پیروی از ظنّ بد مخصوص کفار است که دلیلی یقینی بر مرام خود ندارند، بدین جهت دست از حق برداشته و مردم را به سوی باطل دعوت می‌کنند. در اموری که مربوط به سعادت و رستگاری انسان است، سوءظن جایگاهی ندارد و خداوند جز به یقین از خلق راضی

۱- نک: سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران:



نمی‌شود، پس نباید در مسیر خداپرستی و دعوت به حق، از کسانی که پیرو سوءظن هستند پیروی کرد؛ زیرا آنان جاهل و غیراطمینان بوده و عبودیت با جهل به مقام ربوبی سازگار نیست.^۱

تَحَسُّسُ أَرَى! تَجَسُّسُ خَيْر

از جمله رذیله‌های اخلاقی که به تبع «غیبت و سوءظن» در درون انسان‌ها پدید می‌آید و با این دو رابطه‌ای تکوینی دارد، تجسس و کنجکاوی در اسرار مردم است. افراد کنجکاو و متجسس، چون مراقب خصوصیات داخلی مردم‌اند و نمی‌توانند از گفتن اسرار دیگران خودداری کنند، به‌ناچار مرتکب «غیبت و سوءظن» نیز می‌شوند و آبروی دیگران را در معرض خطر قرار می‌دهند. تجسس و کنجکاوی در امور مردم، بنیاد اخلاقی جامعه مطلوب را برهم زده و امنیت جانی، مالی، حیثیتی و شخصیت انسان را در فکر و ذهن دیگران به خطر می‌اندازد. لازمه اخوت و برادری دینی این است که فرد مؤمن موجبات سقوط شخصیت و از بین رفتن آبرو و موقعیت فردی و اجتماعی برادر خود را با کنجکاوی‌های خسارت‌آفرین و تجسس‌های ناشایست فراهم نیاورد. حضرت امام صادق علیه السلام درباره افراد کنجکاو در اوضاع مردم، می‌فرماید: «أَبْعَدُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ وَيُوَاحِي الرَّجُلَ وَهُوَ يَحْفَظُ زَلَّاتَهُ لِيَعْبِرَهُ بِهَا يَوْمًا»^۲؛ دورترین حالات انسان از خدا این است که آدمی با کسی طرح دوستی بریزد و در این بین، لغزش‌های وی را برای اینکه روزی او را مفتضح سازد، به خاطر بسپارد.

۱- همان، ج ۷، صص ۴۵۶، ۴۵۵ و نیز ج ۱۰، ص ۸۷

۲- محمدبن یعقوب کلینی، *الکافی من الاصول*، تصحیح علی اکبر غفاری صفت، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه،

تجسس، جست و جو کردن از چیزهای پنهانی و پیگیری و تفحص از امور مردم است و جاسوس نیز به کسی گفته می شود که بدی های پنهان مردم را پی گیری می کند. وقتی انسان به کسی گمان بد برد و به آن ترتیب اثر دهد، عاقبت کارش به تجسس منجر خواهد شد. تجسس در امور شخصی مردم، موجب انزوادگی از اجتماع و سلب آزادی های مشروع از اعضای جامعه مطلوب اخلاقی می شود. دین مبین اسلام، اگرچه جلوی کنجکاوی های مضر و غیرمفید را گرفته؛ ولی در مواقع استثنایی که اساس کار و بقای حیات اجتماعی بر روشن شدن خصوصیات زندگی و اسرار داخلی شخص بستگی دارد، اجازه تحقیق و بررسی داده است. در اصطلاح، تجسس [جستجو کردن در امور شرّاً مذموم و نکوهیده است].^۱

نتیجه

در این مقاله، جملات زیر به عنوان نتیجه بحث است:

۱. دوری انسان ها از رذایل اخلاقی، عامل استحکام ایمان و عواطف دینی و انسانی و حرکت اجتماع به کسب فضایل اخلاقی خواهد بود.
۲. علامه طباطبائی رحمته الله علیه معتقد است: رذایل اخلاقی، اگر در جامعه انسانی رشد نمایند و اعضای جامعه به حقایق و منافع فضایل اخلاقی توجه نکنند، مانع شکوفایی استعدادها و عواطف درونی و نیز زمینه ای برای رشد تجاوز به حریم و حقوق یکدیگر در سایه سار بدی ها و سیئات اخلاقی خواهند شد.
۳. مهم ترین رذایلی که در اخلاق جامعه مطلوب انسانی باید از آن دوری شود و جامعه انسانی خود را بدان ها نیالاید، عبارت است از خودستایی، عجب و تکبر، کذب و دروغ گویی، تمسخر، عیب جویی، غیبت، حسد، سوءظن و تجسس.

۱- نک: سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران:

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. امام علی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، شرح سید جمال الدین خوانساری، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
۴. بیضون، لیب، تصنیف نهج البلاغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، بی تا.
۵. سبحانی، جعفر، نظام اخلاقی اسلام؛ تفسیر سوره حجرات، چ ۵، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۰ش.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، تهران: کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۲ش.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵.
۹. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵.
۱۰. قرائتی، محسن، تفسیر سوره لقمان، چ ۵، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۲ش.
۱۱. قرطبی، ابی عبدالله، الجامع لأحكام القرآن، چ ۵، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی من الاصول، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری صفت، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
۱۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
۱۴. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، قم: نسل جوان، ۱۳۷۱ش.



۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، یکصد و پنجاه درس زندگی، چ ۱۶، قم: مدرسه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۳۷۶ ش.
۱۶. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، چ ۴، قم: هجرت، ۱۳۷۶ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی